

برنام‌ها

کلیدهای تربیت کودکان و نوجوانان

چرا جنسیت مهم است

آنچه والدین و معلمان باید درباره علم جدید
تفاوت‌های جنسیتی بدانند

لئونارد ساکس

مترجم: سعیده فراهانی

www.saberinbooks.ir

Sax, Leonard	: ساکس، لئونارد	سرشناسه
. ویراستار مؤده هاشمی.	: چرا جنسیت مهم است / لئونارد ساکس؛ مترجم سعیده فراهانی؛	عنوان و نام پدیدآور
	: های دانه، ۱۴۰۰.	مشخصات نشر
	: ۲۶۴ ص: مصور، نمودار.	مشخصات ظاهری
	: کلیدهای تربیت کودکان و نوجوانان.	فروست
	: ۹۷۸-۶۲۲-۶۶۶۵-۵۱-۳	شابک
	: فیلد.	وضعیت فهرست‌نویسی
Why Gender Matters: What Parents and Teachers Need to	: عنوان اصلی:	یادداشت
Know about the Emerging Science of Sex Differences	: نمایه.	یادداشت
	: نقش جنسیت — Sex Role	موضوع
	: تفاوت‌های جنسی — Sex Differences	موضوع
	: کودکان-رشد — Child Development	موضوع
	: کودکان-روان‌شناسی — Child Psychology	موضوع
	: کودکان-سرپرستی — Child Rearing	موضوع
	: فراهانی، سعیده، ۱۳۶۷ - مترجم.	شناسه افزوده
	: HQ ۱۰۷۵	رده‌بندی کنگره
	: ۳۰۵/۳	رده‌بندی دیویی
	: ۸۴۹۶۳۹۹	شماره کتابشناسی ملی



کتابهای دانه

مؤسسه انتشارات صابرین ۸۹۶۸۹۰

چرا جنسیت مهم است لئونارد ساکس

سعیده فراهانی	مترجم
مژده هاشمی	ویراستار
فاطمه بابایی	حروف‌چینی و صفحه‌آرایی
بابک کشیری	اجرای طرح جلد
۱۴۰۰	چاپ اول
۱۵۰۰	تعداد
باران	لیتوگرافی
اکسیر	چاپ جلد
پژمان	چاپ متن و صحافی

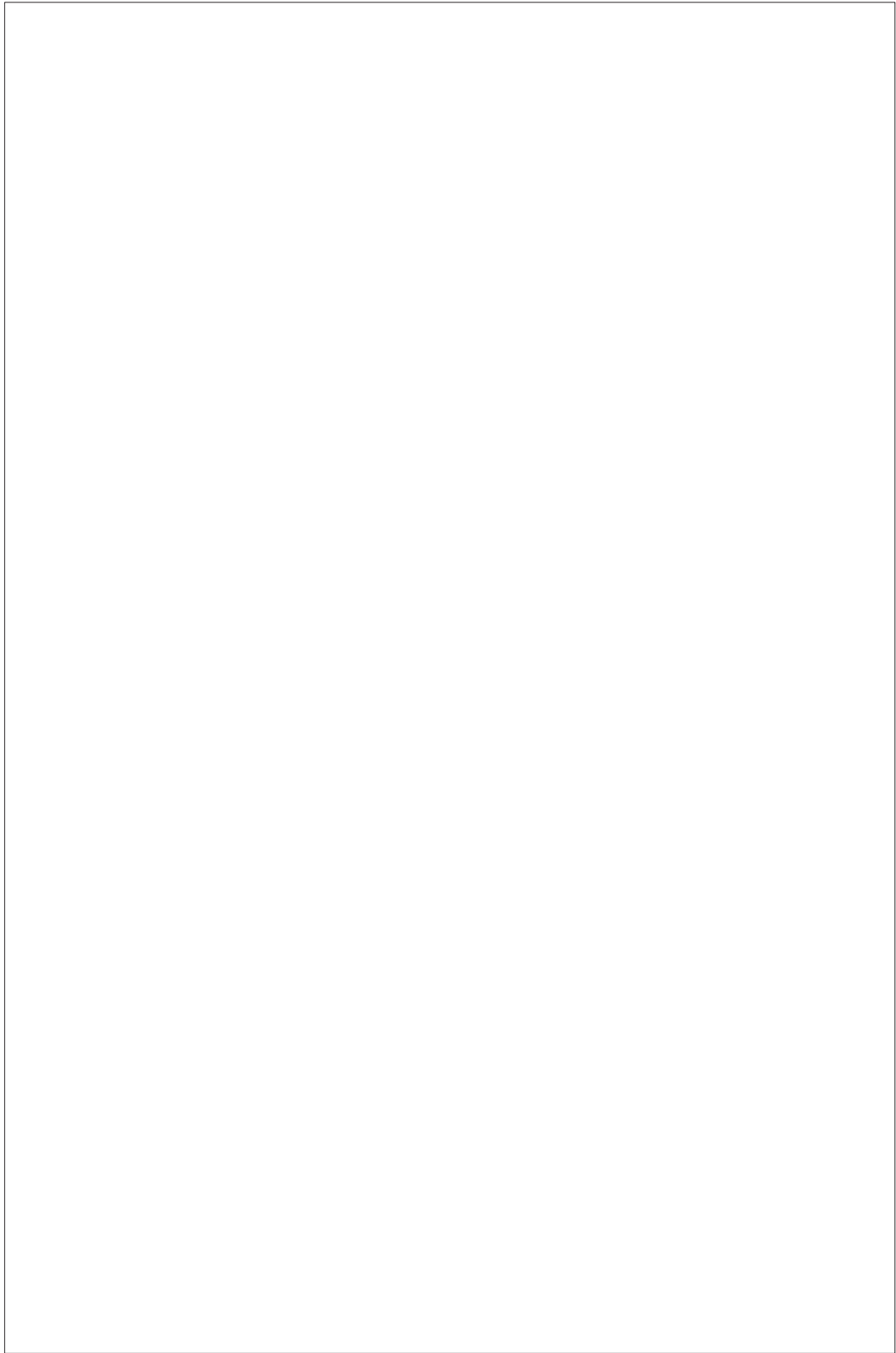
۳-۵۱-۶۶۶۵-۶۲۲-۹۷۸: شابک

حقوق ناشر محفوظ است.

قیمت ۷۳۰۰۰ تومان

فهرست مطالب

.....	سخن ناشر.....	۵
.....	۱. تفاوت‌ها.....	۷
.....	۲. بویایی، بینایی و شنوایی.....	۲۲
.....	۳. خطرپذیری.....	۳۹
.....	۴. پرخاشگری.....	۶۴
.....	۵. مدرسه.....	۹۲
.....	۶. مواد مخدر، دارو و الکل.....	۱۴۳
.....	۷. شبکه‌های اجتماعی و بازی‌های ویدئویی.....	۱۷۵
.....	۸. دگرباشی.....	۲۰۷
.....	مطالعات بیشتر: تفاوت‌های جنسیتی در شنوایی.....	۲۴۰
.....	مطالعات بیشتر: تفاوت‌های جنسیتی در بینایی.....	۲۵۰
.....	نمایه.....	۲۶۰



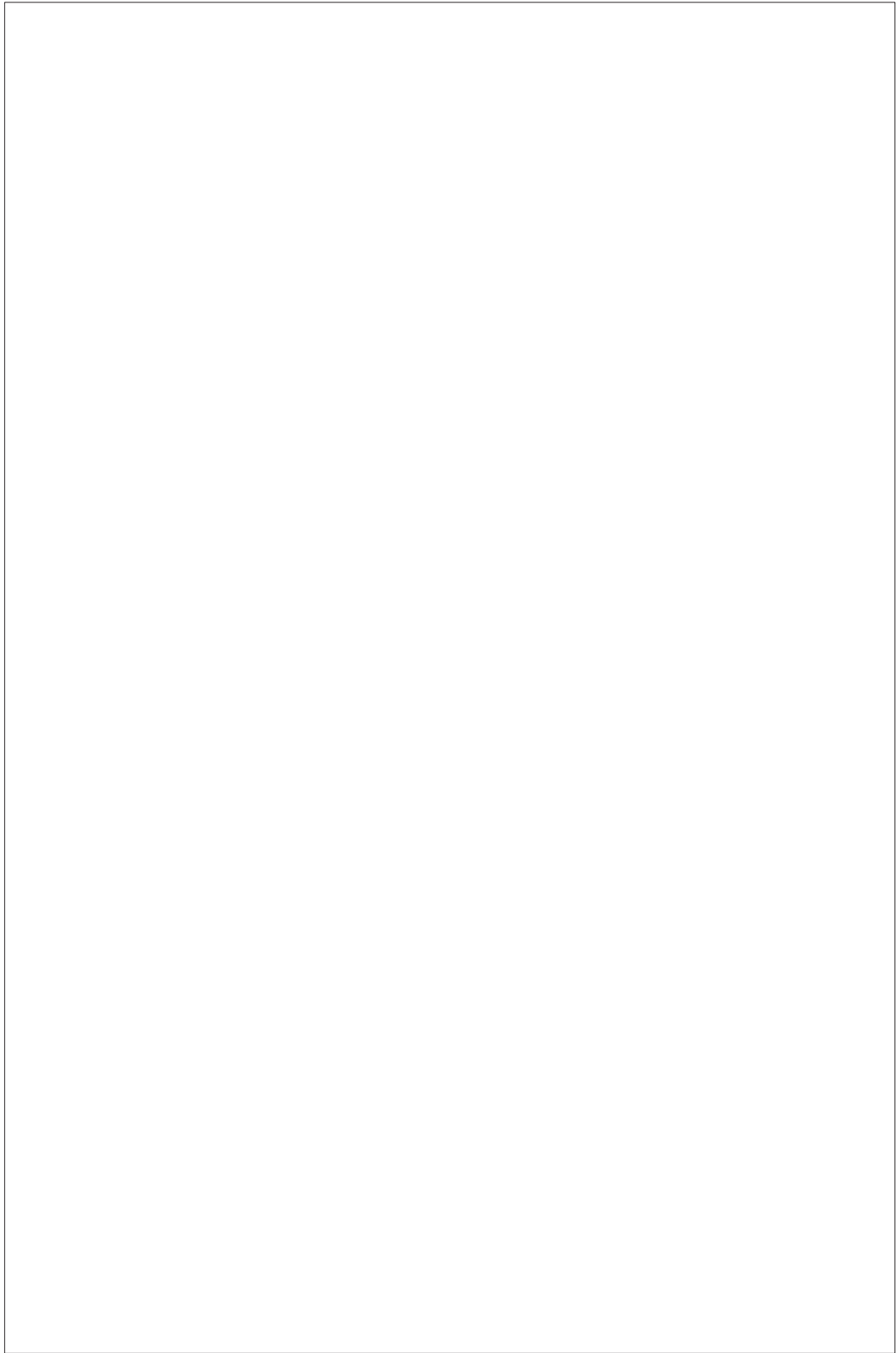
سخن ناشر

خواننده محترم کتابی که پیش روی دارید، یک جلد از «کلیدهای تربیت کودکان و نوجوانان» است.

روش نویسندگان کتاب‌ها، آموزش شیوه‌های کاربردی به والدین است. در نتیجه، هر کتاب از فصل‌های متعددی تشکیل شده که هر فصل به توضیح یک روش کلیدی می‌پردازد. مجموعه «کلیدهای تربیت کودکان و نوجوانان»، علاوه بر پشتوانه علمی و معتبر خود، از زبانی ساده برای توضیح مطالب و انتقال آن‌ها به خواننده استفاده کرده است که برای عموم مادران و پدران قابل استفاده است.

در مورد ترجمه کتاب حاضر اشاره به این نکته ضروری است که به دلیل ناهمخوانی محتوای دو فصل از کتاب اصلی با فرهنگ و باورهای جامعه ما از ترجمه آن‌ها صرف‌نظر شده است.

مؤسسه انتشارات صابرين



تفاوت‌ها

جیسون^۱ شانزده سال دارد و خواهرش سونیا^۲ چهارده ساله است. آن‌ها در خانه‌ای گرم و صمیمی همراه پدر و مادری دوست‌داشتنی زندگی می‌کنند. پدر و مادر آن‌ها نگرانی‌هایی درباره‌ی جیسون دارند: او در مدرسه چندان سخت‌کوش نیست و نمرات پایینی دارد. جیسون در بیشتر وقت آزاد خود مشغول بازی‌های کامپیوتری مانند سرقت بزرگ اتومبیل^۳ یا ندای وظیفه^۴ است.

درمقابل، سونیا برای آن‌ها مایه‌ی افتخار است؛ دانش‌آموز ممتاز و ورزشکاری است که دوستان زیادی دارد. وقتی او را برای اولین بار ملاقات کردم، متوجه بی‌خوابی‌های شبانه‌اش شدم. سونیا، نیمه‌های شب، با این حس عذاب وجدان از خواب بیدار می‌شود که موقع شام یک پیتزای کامل را خورده است. او معمولاً تپش قلب و تنگی نفس دارد و به‌تازگی شروع به زخمی کردن خود با تیغ کرده است؛ او پنهانی قسمتی از ران پایش که مادر و پدرش نمی‌توانند ببینند را با تیغ بریده است. سونیا چیزی از مشکلات اخیرش به پدر و مادرش نگفته است. درظاهر، او دختری دوست‌داشتنی و عالی است، اما در درون احساس می‌کند درحال فروپاشی است.

1. Jason

2. Sonya

3. Grand Theft Auto

4. Call of Duty

از سوی دیگر، برادرش کاملاً شاد و بی‌خیال است. او می‌تواند یک پیتزای کامل را بدون اینکه عذاب وجدان داشته باشد، بخورد. او هیچ مشکلی در خوابیدن ندارد. درحقیقت، پدر و مادرش مجبورند ظهرهای شنبه او را از تختخواب بیرون بکشند. جیسون دوست دارد وقت آزادش را با دو دوست صمیمی‌اش که مانند خودش علاقه‌مند به بازی‌های کامپیوتری و جست‌وجو در اینترنت هستند، بگذراند.

متیو^۱ در ماه آگوست، درست قبل از اینکه مهدکودک باز شود، پنج‌ساله شد. او به شدت مشتاق بود که به مهدکودک برود. شنیده بود مهدکودک جایی است که در آن می‌تواند مدت زیادی با دوستانش بازی کند. او به سختی می‌توانست تا روز اول مهدکودک صبر کند. پس مادرش، سیندی^۲، در ماه اکتبر، وقتی دید که دیگر متیو نمی‌خواهد به مهدکودک برود یا حتی صبح‌ها از پوشیدن لباس امتناع می‌کند، به شدت تعجب کرد. سیندی چندین بار مجبور شد به متیو لباس بپوشاند و او را با خودش کشانده و به‌زور سوار اتومبیل کند؛ مجبورش کند در صندلی مخصوص‌اش بنشیند و بعد دوباره به‌زور او را از ماشین بیرون کشیده و به مهدکودک ببرد.

سیندی تصمیم گرفت درباره‌ی این موضوع تحقیق کند. او در کلاس پدرش نشست و با معلم او صحبت کرد. همه‌چیز به‌نظر خوب می‌رسید. معلمی مهربان که صدایی بسیار آرام و دلنشین داشت. دانش‌آموخته‌ی این کار بود و به مادر سیندی اطمینان داد که هیچ دلیلی برای نگران شدن او وجود ندارد؛ اما سیندی هنوز نگران بود و کاملاً حق داشت؛ چرا که مشکل اصلی در کمین بود.

کیتلین^۳ کودکی خجالتی بود و در دوران ابتدایی کمی اضافه وزن

1. Matthew

2. Cindy

3. Caitlyn

داشت. در دوران راهنمایی، تغییرات زیادی در او رخ داد و از کودکی چاق و منزوی تبدیل به نوجوانی اجتماعی و برون‌گرا شد. با سرعت زیادی وزن کم کرد، به‌حدی که مادرش، جیل^۱، نگران شد که شاید دچار بی‌اشتهایی شده باشد. برای چهار سال بعد، اگرچه همه چیز به‌صورت دیوانه‌وار و آشفته‌ای خوب به‌نظر می‌رسید؛ بار آموزشی سنگینی روی دوش‌اش بود، دوستان زیادی داشت و برنامه‌ای کامل از فعالیت‌های بعد از مدرسه را برای خود تنظیم کرده بود؛ گرچه تا نیمه‌های شب یا دیرتر بیدار می‌ماند تا تکالیف مدرسه‌اش را انجام دهد و باوجود اینکه معمولاً آشفته و عصبانی بود، اما شاد بود؛ یا دست‌کم این چیزی بود که همه درباره‌ او فکر می‌کردند. تا اینکه ساعت سه نیمه‌شب تراسناک و فراموش‌نشدنی در ماه نوامبر، تلفن خانه‌شان زنگ خورد. پرستار به جیل گفت که کیتلین در وضعیت ناهشیاری در اورژانس به سر می‌برد؛ گویا تلاش کرده بود با مصرف بیش از حد ویکودین و زاناکس خودکشی کند. این داستان‌ها همگی ویژگی مشترکی دارند. در هر مورد، به‌این دلیل که والدین متوجه بعضی از تفاوت‌های میان دخترها و پسرها نبوده‌اند، مشکلاتی به‌وجود آمده است. در داستان این کودکان می‌توانیم مشاهده کنیم که اگر والدین به‌اندازه‌ کافی درباره تفاوت میان دختر و پسر آگاهی داشتند و تشخیص می‌دادند که واقعاً چه چیزی در زندگی فرزندشان در حال رخ دادن است، ممکن بود بتوانند از بروز آن مشکلات جلوگیری کنند. در هرکدام از این داستان‌ها والدین می‌توانستند اقدام خاصی در جهت جلوگیری یا حل مسئله انجام دهند.

در ادامه این کتاب، دوباره به داستان این کودکان برمی‌گردیم. در حال حاضر، شاید به‌روشنی برای شما مشخص نشده باشد که چطور والدین در هریک از این داستان‌ها در شناخت تفاوت‌های جنسیتی دچار

1. Jill

مشکل شده‌اند. ایرادی ندارد، بعداً متوجه نکات بیشتری دربارهٔ جیسون، سونیا، متیو و کیتلین خواهیم شد. زمانی که دانش و آگاهی دربارهٔ تفاوت‌های میان دخترها و پسرها پیدا کنید و بتوانید تشخیص دهید والدین کجا تصمیم اشتباه گرفته‌اند و اقدامی نادرست انجام داده‌اند، آنگاه خواهید دید که چگونه داستان هرکدام از این کودکان می‌توانست به گونه‌ای دیگر پایان یابد.

فضیلت پنهان فرزندپروری با رویکرد غیرجنسیتی

سپتامبر سال ۱۹۸۰، در مقطع دکترای روان‌شناسی در دانشگاه پنسیلوانیا^۱ ثبت‌نام کردم. در آن زمان، فرماندار رونالد ریگان^۲، رئیس‌جمهور جیمی کارتر^۳ را برای ریاست‌جمهوری آینده به چالش کشیده بود و اولین کامپیوترهای اپل تازه به بازار آمده بودند. وقتی از منشی دپارتمانمان پرسیدم که آیا قصد دارد کامپیوتری برای نوشتن برنامه‌های درسی تهیه کند یا خیر. در پاسخ گفت: «ماشین تحریر من مشکلی ندارد.» تا به حال هیچ‌کسی در آن دپارتمان کلماتی مانند ایمیل یا اینترنت به گوشش نخورده بود. اختراع شبکهٔ جهانی وب ده سال بعد از آن زمان رخ داد.

از جمله دوره‌هایی که در آن پاییز شرکت کردم، سمینار روان‌شناسی رشد بود. استاد من، جاستین آرون‌فرد^۴، این پرسش بدیهی را از ما پرسید: «چرا دخترها و پسرها رفتار متفاوتی دارند؟» و بعد پاسخ داد: «به این دلیل که ما از آن‌ها این انتظار را داریم. ما به آن‌ها یاد می‌دهیم متفاوت باشند. جهانی را تصور کنید که در آن دخترهایی بزرگ می‌شوند که با تانک و کامیون بازی می‌کنند و پسرها را تشویق می‌کنیم که با عروسک بازی کنند. این دنیا را تصور کنید، در حالی که در آن با دخترها

1. University of Pennsylvania

2. Ronald Reagan

3. Jimmy Carter

4. Justin Aronfreed

بازی‌های سخت و خشن انجام می‌دهیم، پسرها را نوازش می‌کنیم و در آغوش می‌گیریم. در چنین جهانی، بسیاری از تفاوت‌هایی که در رفتار دخترها و پسرها می‌بینیم - شاید حتی همه تفاوت‌ها - از بین می‌رود.»

در سمیناری دیگر، من و بسیاری از هم‌کلاسی‌هایم درباره کار فوق‌العاده پروفسور جان مانی^۱ در دانشگاه جانز هاپکینز^۲ چیزهای زیادی آموختیم. یکی از مراجعان پروفسور مانی پدر و مادر پسرک بیچاره‌ای بودند که آلت تناسلی‌اش به معنای واقعی کلمه هنگام ختنه کردن بریده شده بود. به توصیه دکتر مانی این پسر مانند دخترها بزرگ شد، با نتایج عالی (طبق گفته دکتر مانی). او عاشق لباس پوشیدن مانند دخترها بود، از کمک کردن به مادرش در آشپزخانه لذت می‌برد و توجهی به اسباب‌بازی‌های پسرانه مانند تفنگ یا کامیون نداشت. پروفسور هنری گلایتمن^۳ در آن سمینار به ما گفت: «پژوهش دکتر مانی می‌تواند شواهد بیشتری را مبنی بر این نتیجه که اکثر تفاوت‌هایی که میان دخترها و پسرها مشاهده می‌کنیم، محصول جامعه هستند، نشان دهد. ما به کودکانی که از نقش‌های جنسیتی که برای آن‌ها ساخته‌ایم پیروی می‌کنند، پاداش می‌دهیم و در مقابل، کودکانی که این نقش‌ها را دنبال نمی‌کنند، تنبیه می‌کنیم یا حداقل به آن‌ها پاداش نمی‌دهیم. والدین تفاوت‌هایی را که میان دخترها و پسرها مشاهده می‌کنیم، ایجاد و تقویت می‌کنند.»

ما عاقلانه سر تکان می‌دادیم. در دوره‌های بالینی، معمولاً با والدینی مواجه می‌شدیم که هنوز به این باور عجیب چسبیده بودند که دخترها و پسرها از زمان تولد با یکدیگر تفاوت دارند؛ ولی ما بهتر از آن‌ها می‌دانستیم یا شاید فقط این طور فکر می‌کردیم.

سال ۱۹۸۶، دکترای روان‌شناسی و پزشکی‌ام را هم‌زمان گرفتم و از

1. John Money

2. Johns Hopkins

3. Henry Gleitman

دانشگاه فارغ‌التحصیل شدم. وقتی فیلادلفیا را ترک کردم تا دورهٔ رزیدنسی خود را در حوزهٔ پزشکی خانواده شروع کنم، اکثر مقالاتی که در طول شش سال آموزش در دانشگاه پنسیلوانیا جمع کرده بودم را بیرون ریختم. در میان آن‌ها پوشه‌ای بود که به راحتی نمی‌توانستم از آن صرف‌نظر کنم: پوشه‌ای حاوی مقالاتی دربارهٔ تفاوت میان دخترها و پسرها در زمینهٔ شنوایی که نشان می‌داد دخترها و پسرها به شیوهٔ متفاوتی حرف‌ها را می‌شنوند.

چهار سال بعد، وقتی دورهٔ رزیدنسی خود را به پایان رساندم، همراه با همسر یک مرکز پزشکی خانواده در شهر مونتگومری^۱ در ایالت مریلند^۲، درست بیرون از واشنگتن، راه‌اندازی کردیم. چند سال گذشت. دیگر به تفاوت‌های جنسیتی فکر نمی‌کردم؛ اما کمی بعد، اواسط دههٔ ۹۰، متوجه شدم تعداد زیادی از پسرهای کلاس دوم و سوم ابتدایی به دفتر من می‌آیند، درحالی‌که والدین‌شان یادداستی از مدرسه در دست دارند. یادداستی که این نکته در آن درج شده است: «ما نگران هستیم که جاستین^۳ (یا کارلوس^۴ یا تایرون^۵) ممکن است دچار اختلال کم‌توجهی شده باشد. لطفاً موضوع را بررسی کنید.»

در بعضی از این موارد متوجه شدم آنچه این پسرها به آن نیاز دارند داروهایی برای اختلال ADHD (اختلال کم‌توجهی - بیش‌فعالی) نیست، بلکه آن‌ها به معلمی نیاز دارند که متوجه تفاوت‌های میان دخترها و پسرها در توانایی یادگیری‌شان باشد. بعد از تحقیقات بیشتر، متوجه شدم هیچ‌کسی در مدرسه دربارهٔ تفاوت شنوایی میان دخترها و پسرها چیزی نمی‌داند. دوباره به همان پوشه‌ای که از دوران آموزش در دانشگاه پنسیلوانیا باقی مانده بود رجوع کردم و مقالات آن را که حاوی مطالبی

1. Montgomery

2. Maryland

3. Justin

4. Carlos

5. Tyrone

درباره تفاوت‌های توانایی شنوایی بود، خواندم. مقالاتی که نشان می‌داد پسری معمولی در مقایسه با دختری معمولی، حساسیت کمتری در شنوایی دارد. در فصل بعد، با دقت بیشتری به بررسی شواهدی در زمینه تفاوت‌های جنسیتی در شنوایی می‌پردازیم.

به فضای یک کلاس دوم معمولی فکر کنید. تصور کنید جاستین شش ساله در انتهای کلاس نشسته است. معلم آن‌ها که یک زن است با تَن صدایی صحبت می‌کند که به نظر خودش مناسب است. جاستین به سختی صدای او را می‌شنود. به همین دلیل، دیگر به معلم توجه نمی‌کند؛ به جای آن خیره به پنجره نگاه می‌کند یا مشغول دیدن مگسی می‌شود که در کلاس در حال چرخیدن است. معلم متوجه می‌شود که جاستین توجهی به مطالب کلاس ندارد و درحقیقت علائمی از اختلال کم‌توجهی را از خود نشان می‌دهد. این امر ممکن است باعث شود معلم با تعجب از خود بپرسد که آیا جاستین دچار اختلال کم‌توجهی است؟

معلم کاملاً درباره علائمی که کمبود توجه جاستین را نشان می‌دهد، حق دارد؛ اما کمبود توجه جاستین به دلیل اختلال کم‌توجهی نیست، بلکه به این دلیل است که او به سختی می‌تواند صدای نرم و ملایم معلم را بشنود. در این شرایط، پسرهای شش ساله کمی هستند که بتوانند دستشان را بالا بیاورند و بگویند: «ببخشید خانم خوش‌صدا، من صدای شما را خیلی خوب نمی‌شنوم. می‌توانید کمی بلندتر صحبت کنید؟» درحقیقت، معلم با تن صدایی صحبت می‌کند که به نظر خودش مناسب است، اما تعدادی از پسرها صدای او را نمی‌شنوند. در بعضی از موارد ممکن است بتوانیم به سادگی و فقط با نشان دادن پسرها در ردیف اول کلاس مشکل را برطرف کنیم.

یک‌بار یکی از والدین به من گفت: «دکتر ساکس، شما باید کتابی درباره این موضوع بنویسید تا معلم‌های بیشتری از اینکه چقدر دخترها و پسرها در زمینه شنوایی با یکدیگر تفاوت دارند، آگاه شوند.»

در آن لحظه، به خودم اجازه دادم فقط لبخندی حمایتگر بزنم و بگویم: «مطمئن هستم که در حال حاضر باید چنین کتاب‌هایی برای معلم‌ها و والدین در این حوزه وجود داشته باشد.»

- «هیچ کتابی نیست.»

- «من برای شما پیدا می‌کنم.»

این گفت‌وگو حدود بیست سال پیش رخ داد. از آن زمان به بعد، کتاب‌های مشهور زیادی درباره تفاوت میان دخترها و پسرها مطالعه کردم و حدس بزنید به چه نتیجه‌ای رسیدم. حق با آن مادر بود. نه تنها بیشتر کتاب‌هایی که در حال حاضر درباره دخترها و پسرها چاپ شده‌اند اشاره‌ای به تفاوت‌های ذاتی بین دو جنس ندارند، بلکه عقاید سیاسی عجیبی را ترویج می‌کنند که می‌گوید حتی اشاره به تفاوت‌های ذاتی میان زن و مرد نوعی تعصب جنسیتی به‌شمار می‌رود. یکی از استادهای برجسته و مشهور در دانشگاه براون^۱ اخیراً کتابی منتشر کرده است که در آن ادعا می‌کند تقسیم نژاد بشر به دو جنس زن و مرد نوعی ابداع ساختگی در فرهنگ ماست. او در این کتاب می‌گوید که طبیعت بیش از دو جنس به ما پیشنهاد می‌دهد و می‌توان گفت تصورات فعلی ما درباره مردانگی و زنانگی به نوعی برداشت‌های فرهنگی به‌شمار می‌روند. به گفته این متخصص، تصمیم به «برچسب زدن» به کودک به‌عنوان دختر یا پسر نوعی «تصمیم اجتماعی» محسوب می‌شود. او می‌گوید، «دختر یا پسر وجود ندارد، بلکه ما باید به آن‌ها به چشم سایه‌ای از تفاوت‌ها نگاه کنیم.» این کتاب در نیویورک تایمز^۲ و واشنگتن پست^۳ مورد توجه قرار گرفت. همچنین معتبرترین مجله پزشکی آمریکا، مجله پزشکی نیوانگلند^۴، نویسنده این کتاب را برای رویکرد «دقیق و روشنگرایانه» ای

1. Brown University

2. The New York Times

3. The Washington Post

4. The New England Journal of Medicine

که به موضوع جنسیت داشت، تحسین کرد.

من به سرعت مجموعه کوچکی از پرفروش‌ترین کتاب‌هایی را گردآوری کردم که به والدین توصیه می‌کنند بهترین روش برای فرزندپروری، روشی با رویکرد غیرجنسیتی است. این کتاب‌ها به والدین می‌گویند روش درست این است که به کودکان آموزش دهید با اسباب‌بازی‌هایی که به‌طور سنتی برای جنس مخالف است بازی کنند. از این رو، بهتر است برای پسران عروسک بخرید تا به او یاد دهید چگونه بزرگ شود. همین‌طور برای دختران جعبه ابزار بخرید تا مهارت‌هایش افزایش یابد. فرضیات اساسی این کتاب‌ها - دادن عروسک به پسرها باعث رشد احساسی بهتر آن‌ها یا دادن جعبه ابزار به دخترها موجب بهتر شدن مهارت‌های ارتباط فضایی‌شان می‌شود - به‌ندرت مورد سؤال قرار گرفته است.

در همین مجموعه کتاب‌ها، کتاب‌های دیگری پیدا می‌شود که وجود تفاوت‌های ذاتی میان دخترها و پسرها در فرایند یادگیری را تصدیق می‌کنند؛ اما این کتاب‌ها معمولاً کلیشه‌های جنسیتی نادرست و منسوخی را به مخاطب ارائه می‌کنند. «دخترها از پسرها احساساتی‌تر هستند.» «پسرها توانایی‌های ذهنی بیشتری در یادگیری ریاضی دارند.» همین‌طور که مشاهده می‌کنید، بر اساس این کتاب‌ها این جملات نادرست هستند. از یک طرف، با کتاب‌هایی روبه‌رو هستید که ادعا می‌کنند هیچ تفاوت ذاتی میان دخترها و پسرها وجود ندارد و هرکسی که این‌طور فکر نکند، فرد مرتجع است که در دهه ۱۹۵۰ گیر کرده است. از سوی دیگر، کتاب‌های دیگری هستند که وجود تفاوت ذاتی میان دخترها و پسرها را تأیید می‌کنند، اما نویسندگان به روشی این تفاوت‌ها را توضیح می‌دهند که بیشتر باعث تقویت کلیشه‌های جنسیتی می‌شود. این کتاب‌ها تنها یک نقطه مشترک دارند. در آن‌ها کمتر از واقعیات استفاده شده و بیشتر مبتنی بر باورهای شخصی یا اهداف سیاسی

نویسنده هستند - یا انکار تفاوت‌های جنسیتی ذاتی یا استفاده از این تفاوت‌ها در رشد کودک به‌عنوان توجیهی برای حفظ نقش‌های جنسیتی سنتی. چندسالی منتظر بودم تا شخص دیگری کتابی بر اساس تحقیقات علمی واقعی و تجربیات بالینی دربارهٔ دخترها و پسرها بنویسد، اما این انتظار فایده‌ای نداشت و درنهایت تصمیم گرفتم که خودم این کتاب را بنویسم.

هر کودکی منحصربه‌فرد است. من به دنبال این نیستم که بگویم همهٔ پسرها شبیه هم هستند یا دخترها با هم تفاوتی ندارند. به‌خوبی با این حقیقت آشنا هستم که این‌طور نیست. بیش از سی سال است که در کسوت یک پزشک فعالیت می‌کنم. با ملاقات هزاران مراجع دختر و پسر، می‌توانم بگویم که دیگر در این زمینه تبدیل به یک کهنه‌کار شده‌ام، اما این باور که هر کودک منحصربه‌فرد و پیچیده است نباید چشمانمان را بر این حقیقت ببندد که جنسیت یکی از دو اصل مهم در سازماندهی رشد کودک به‌شمار می‌رود - اصل دیگر سن کودک است. تلاش برای درک کودک بدون در نظر گرفتن نقش جنسیت در رشد او مانند تلاش برای درک رفتار کودک بدون در نظر گرفتن سن اوست. کتابی را با عنوان «چه انتظاری از کودک دو سالهٔ خود دارید» در دست بگیرید؛ این کتاب با کتابی با عنوان «چه انتظاری از کودک هشت سالهٔ خود دارید» بسیار متفاوت است. البته هیچ‌کس نمی‌گوید که همهٔ کودکان دو ساله شبیه یکدیگر هستند یا تفاوتی میان کودکان هشت ساله وجود ندارد. هم‌زمان که در حال تشخیص تفاوت‌های میان کودکان دو ساله هستیم، می‌توانیم بحث‌های معنی‌داری دربارهٔ شیوه‌هایی که در آن کودکان دو ساله از کودکان هشت ساله متمایز هستند، داشته باشیم؛ اینکه چه کارهایی می‌توانند انجام دهند، به چه چیزهایی علاقه‌مند هستند، چگونه با والدینشان ارتباط برقرار می‌کنند و مواردی از این قبیل.

حداقل دربارهٔ نحوهٔ شنیدن و صحبت کردن کودکان می‌توان گفت که

جنسیت ممکن است حتی بیشتر از سن برای یادگیری مهم و اساسی تلقی شود. وقتی دبورا تَنین^۱، زبان‌شناس و استاد دانشگاه جرج تاون^۲، چگونگی استفاده دخترها و پسرها از زبان در سنین مختلف را مقایسه کرد، از نتایج به دست آمده شگفت زده شد. این نتایج بر تفاوت‌هایی که زنان و مردان را در هر سنی از یکدیگر جدا می‌کنند و تشابهات جالب‌توجهی که از طرفی زنان و از طرف دیگر مردان را در یک بازه سنی وسیع به هم پیوند می‌دهند، تأکید داشت.

از بسیاری جهات، دخترهای کلاس دومی بیشتر شبیه زن‌های بیست و پنج ساله بودند تا پسرهای کلاس دومی.

مقایسه تفاوت‌های سنی شیوه مناسبی برای فکر کردن درباره تفاوت‌های جنسیتی در اختیار ما می‌گذارد. هیچ دو دختری شبیه یکدیگر نیستند، همان‌طوری که هیچ دو پسری به هم شباهت ندارند. استفانی^۳ هفت سال دارد و عاشق گِل‌بازی و فوتبال است. او با زویی^۴ هفت ساله تفاوت زیادی دارد. سرگرمی مورد علاقه زویی بازی کردن با عروسک باربی است. همچنین زویی اصرار دارد به گروه‌های تشویق‌کننده دخترها در مسابقات بپیوندد. او در پنج سالگی از مادرش رژلب خواست. مادرش، باربارا، که فمینیست واقعی و کارآموده‌ای بود، از درخواست دخترش وحشت کرده بود. درحالی‌که آشفته به نظر می‌رسید از من پرسید: «چرا او چنین درخواستی می‌کند؟ من فقط یک رژلب دارم که شش ماه است از آن استفاده نکرده‌ام، از عروسک‌های باربی متنفرم و تابه‌حال یکی از این عروسک‌ها را برای زویی نخریده‌ام. همه این آشغال‌ها را از خاله‌ها و دایی‌هایش هدیه می‌گیرد.»

علی‌رغم تفاوت میان این دو دختر، استفانی ممکن است بیشتر از

1. Deborah Tannen

2. University

3. Stephanie

4. Zoe

آنچه تصور می‌کنید با زویی نقطه مشترک داشته باشد. نقاط مشترکی در توانایی‌هایی مانند شنوایی، سیستم بینایی و همین‌طور در تمایلشان برای ارتباط برقرار کردن با بزرگسالان. همان‌طور که خواهیم دید، استفانی نقاط مشترک بیشتری با زویی دارد تا با برادر خود یا بیشتر پسرها.

اولین نسخه این کتاب در سال ۲۰۰۵ منتشر شد. از آن سال تاکنون، تحقیقات زیادی منتشر شده است که تفاوت‌های اساسی و مهمی را میان دخترها و پسرها به‌نمایش می‌گذارد؛ اما والدین و معلم‌های کمی از انتشار چنین تحقیقاتی مطلع‌اند، به این علت که بخش کمی از آن‌ها در رسانه‌ها گزارش شده است. در این نسخه به‌روزشده، بعضی از این تحقیقات را با شما در میان می‌گذارم.

این کتاب را با تعدادی از تحقیقات جدید و حیرت‌انگیزی شروع می‌کنیم که تفاوت‌های بزرگ جنسیتی در زمینه توانایی‌هایی مانند بویایی، شنوایی و بینایی را نشان می‌دهند. سپس به سراغ تحقیقاتی می‌رویم که تفاوت میان دخترها و پسرها را از نظر تمایل به خطرپذیری و خشونت بررسی کرده‌اند. من در طول شانزده سال، در زمینه تفاوت میان دخترها و پسرها در کلاس درس، از بیش از چهارصد مدرسه بازدید کرده‌ام.

در فصل پنجم، بخشی از نتایج مشاهداتم از این مدارس را با شما در میان می‌گذارم. وقتی معلم‌ها درباره این تفاوت‌ها آگاهی پیدا کنند، این نتیجه به دست می‌آید که پسرهای بیشتری عاشق امیلی دیکینسون^۱ و جین ایر^۲ می‌شوند و دختران بیشتری هم می‌خواهند برنامه‌نویسی در کامپیوتر را یاد بگیرند.

در فصل ششم توجه خود را به مواد مخدر و الکل معطوف می‌کنیم. هم دخترها و هم پسرها معتاد می‌شوند، اما هرکدام به شیوه‌ای متفاوت و

1. شاعر آمریکایی Emily Dickinson

2. مشهورترین کتاب شارلوت برونته، نویسنده و شاعر انگلیسی Jane Eyre

اغلب از طریق مسیرهای مختلف درگیر اعتیاد می‌شوند. هر چقدر بیشتر درباره این تفاوت‌ها بدانید، در محافظت از دختر یا پسران مجهزتر خواهید بود.

فصل هفتم به‌تازگی به این نسخه اضافه شده است. این فصل درباره شبکه‌های اجتماعی و بازی‌های ویدئویی است. زمانی‌که اولین نسخه این کتاب در سال ۲۰۰۵ منتشر شد، اسنپ‌چت^۱ و اینستاگرام^۲ وجود خارجی نداشتند. همچنین در آن دوران، بازی‌های ویدئویی به معنی بازی با یک کنسول بود، درحالی‌که بازیکن دیگری هم از همان کنسول استفاده می‌کرد، یا اینکه هر بازیکن با کامپیوتر خودش بازی می‌کرد و کامپیوترها از طریق شبکه به یکدیگر متصل می‌شدند. بازی‌های آنلاین به معنای امروزی در آن زمان وجود نداشت. طی یک دهه گذشته، تعداد زیادی تحقیق درباره آثار بازی‌های ویدئویی و شبکه‌های اجتماعی منتشر شده است. هرچه دخترها زمان بیشتری را در شبکه‌های اجتماعی مانند اسنپ‌چت و اینستاگرام می‌گذرانند، احتمال ابتلا به افسردگی و اضطراب در آن‌ها بالا می‌رود؛ اما این موضوع درباره پسرها کمتر صدق می‌کند. ازسوی دیگر، پسرها ساعات بیشتری را در هفته صرف بازی‌های ویدئویی می‌کنند؛ اتفاقی که می‌تواند مهارت‌های اجتماعی آن‌ها را تضعیف کند.

در فصل هشتم نگاهی به آخرین تحقیقات درباره پسرها و دخترهایی داریم که رفتاری مطابق با جنسیت خود ندارند. اصطلاحاً به این کودکان «تام‌بوی» و «سیسی» می‌گویند. اصطلاح تام‌بوی مربوط به دخترهایی است که رفتارهای مختص پسرها را به نمایش می‌گذارند و سیسی هم به پسرهایی گفته می‌شود که رفتاری دخترانه دارند. دخترها با یکدیگر تفاوت دارند و پسرها نیز با یکدیگر متفاوت‌اند. این تفاوت‌ها موضوعی

1. Snapchat

2. Instagram

ساده نیست و بسیار مهم و معنی دار هستند. به طور کلی، می توان گفت جنسیت موضوعی بسیار پیچیده است.

در طول دوازده سالی که از چاپ اولین نسخه این کتاب می گذرد، دنیایی از تحقیقات جدید درباره تفاوت های جنسیتی منتشر شده است. بسیاری از این تحقیقات خارج از محافل علمی شناخته شده نیستند. در این کتاب شما با این تحقیقات آشنا خواهید شد. همان طور که در بالا اشاره کردم، جنسیت موضوع پیچیده ای است، اما در عین حال بسیار مهم است.

در این کتاب نکات بسیار مهم تری در مقایسه با جدال قدیمی سرشت و پرورش مطرح می شود. نداشتن شناخت و احترام نگذاشتن به تفاوت های جنسیتی در فرایند رشد کودک، آسیب های زیادی به آنها وارد کرده است. من این ادعا را در سرتاسر این کتاب مطرح خواهم کرد. من در این کتاب تلاش می کنم شما را متقاعد سازم که کمبود دانش و آگاهی درباره تفاوت های جنسیتی، پیامدهای ناخواسته ای در جهت تقویت کلیشه های جنسیتی داشته است. در نتیجه، دخترهای بیشتری عکس های جنسی و تحریک آمیز در اینستاگرام و اسنپ چت شان به اشتراک می گذارند. همین طور تعداد بیشتری از پسرها ساعت ها مشغول بازی های ویدئویی خشونت آمیزی می شوند که در آن وانمود می کنند جنگجو یا فردی شرور هستند. شاید شما هنوز متوجه ارتباط میان تربیت کورکورانه جنسیتی و کلیشه های جنسیتی نشده باشید. در این کتاب به شما این ارتباط را نشان خواهم داد. موضوع دیگری که به همین میزان دارای اهمیت است، سردرگمی فزاینده در مورد جنسیت است که باعث افزایش اضطراب و افسردگی در میان دخترها و بی قیدی در میان پسرها شده است.

در این دوازده سال خوانندگان زیادی با من تماس گرفتند و اظهار کردند که چقدر این کتاب در اموری مانند فرزندپروری، تعامل با

جوان‌هایی که درگیر مشکلات هستند، تدریس، فعالیت‌های مذهبی و منصفانه رفتارکردن با نوجوانان برای آن‌ها ارزشمند بوده است. این تماس‌ها مشوق بزرگی برای من بودند. این نسخه جدید از کتاب را با فکرکردن به یکایک شما نوشته‌ام: مادر، پدر، مددکار اجتماعی، معلم و مدیر مدرسه. امیدوارم این کتاب برایتان مفید باشد.



بویایی، بینایی و شنوایی



این روزها ازدواج کسب‌وکار خطرناکی است ...
تاریخ و تجربه هر دو به‌روشنی نشان داده‌اند
که زن‌ها و مردها صدای جهان را مانند یکدیگر نمی‌شنوند ...
پس دیگر چه چیزی ازدواج را توجیه می‌کند؟
شاید تنها این توجیه که نیمی از جهان در اتاقی به نمایش گذاشته می‌شود
که فقط یک جفت چشم برای دیدنش وجود دارد.
چیزی که برای یک نفر دیدنی نیست
ممکن است برای دیگری شیر طلایی بزرگی باشد ...
بیل هولم^۱، «شعر عروسی برای شیل^۲ و فیل^۳»

بویایی

من به مدت هجده سال در شهرستان مونتگومری^۴ در ایالت مریلند^۵،
بیرون از شهر واشنگتن^۶، به کار طبابت پرداختم. یکی از زن و شوهرهایی
که می‌شناختم - اجازه دهید آن‌ها را جنیفر^۷ و تام^۸ بخوانیم - در ماه
آگوست برای یک هفته به تعطیلات رفتند. مدت کوتاهی بعد از بازگشت

1. Bill Holm
3. Phil
5. Maryland
7. Jennifer

2. Schele
4. Montgomery
6. Washington
8. Tom

به خانه جنیفر به دیدن من آمد. در آن ملاقات جنیفر گفتم، «وقتی به خانه برگشتیم، به آشپزخانه رفتم و فهمیدم که حتماً از آن بو خفه خواهم شد. بوی گندی بود. به سختی می‌توانم آن بوی متعفن را توصیف کنم. تصور کنید لاشه‌ای فاسد روی کپه‌ای از مدفوع مرغ افتاده باشد (درواقع، جنیفر نگفت مدفوع بلکه از کلمه دیگری استفاده کرد) و باید اضافه کنم که هوا گرم بود. وقتی از خانه می‌رفتیم، سیستم تهویه را خاموش کرده بودیم، اما وقتی به خانه برگشتیم و سیستم را روشن کردیم، به نظر آمد که هوا بدتر شده است. باد زد و بو را در تمام خانه پخش کرد. من مطمئن بودم هرچه که در خانه ما مرده - یک چیزی حتماً مرده - حتماً جایی در کانال هوا افتاده است. با خودم فکر کردم درست قبل از اینکه خانه را ترک کنیم، کمی از این بو به مشامم رسیده بود؛ اما هرچه که بود، وقتی به خانه برگشتیم میلیون‌ها بار بیشتر از قبل شده بود. برای همین به همسرم گفتم، "باید یک تعمیرکار بیاوریم که نگاهی به سیستم تهویه بیندازد و ببیند چه چیزی در آن مرده است و آن را تمیز کند." حدس می‌زنید همسرم در پاسخ به من چه گفت؟»

- گفتم، «نمی‌دانم.»

- «او گفت: "من بویی احساس نمی‌کنم." می‌توانید باور کنید؟ فکر می‌کنم او فقط می‌خواهد من را اذیت کند یا اینکه واقعاً خوکی است که در طویله بزرگ شده است.»

دو روز بعد، تام به دیدن من آمد. او گفت: «همسر من یک عفریته است (درواقع او از کلمه عفریته استفاده نکرد، بلکه کلمه دیگری گفت) او مدام در خانه راه می‌رود و می‌گوید باید یک تعمیرکار بیاوریم که دستگاه تهویه را ببیند یا اینکه باید دیوار را باز کنیم و ببینیم این بوی افتضاح از کجا می‌آید، اما من هیچ بویی احساس نمی‌کنم و اگر بخواهم پول زیادی برای خلاص شدن از بویی صرف کنم که اصلاً متوجه آن نمی‌شوم، حس می‌کنم احمقم.»

من همان چیزی را که به جنیفر گفته بودم، به تام هم گفتم. حس بویایی زن و مرد متفاوت است. کاملاً پذیرفتنی است که یک زن بویی را حس کند که برایش بیش از حد وحشتناک باشد، درحالی که مرد اصلاً چیزی از آن بو متوجه نشود. بهترین رویکرد برای هر زن و شوهری این است که به حواس بویایی یکدیگر توجه کرده و به حرف‌های یکدیگر در این زمینه اعتماد کنند. اگر شما زن هستید و همسرتان می‌گوید که بویی احساس نمی‌کند، او را خوک صدا نزنید. برای همسرتان توضیح دهید حتی با وجود اینکه او چیزی از آن بوی افتضاح را متوجه نمی‌شود، ولی شما هنوز می‌توانید آن بو را حس کنید.

اگر مرد هستید و همسرتان از بوی افتضاحی شکایت می‌کند که باعث سردردش شده است، او را عفریته ننامید. به این حقیقت توجه داشته باشید که تحت شرایطی خاص، زن‌ها ممکن است بویی را احساس کنند که اصلاً مردها متوجه آن نمی‌شوند.

چه شواهدی برای این حقیقت می‌توان ارائه کرد؟

در آزمایشگاه، دکتر پاملا دالتون^۱ و همکارانش زن‌ها و مردها را در معرض چندین بو قرار دادند. نه فقط یک بار، بلکه چندین بار این آزمایش را تکرار کردند. دکتر دالتون و همکارانش متوجه شدند که با هر بار تکرار این آزمایش، توانایی زن‌ها برای کشف بو بیشتر شد؛ اما این توانایی چقدر بیشتر شد؟ پنجاه درصد بیشتر؟ یا پانصد درصد یا همان پنج‌برابر بیشتر؟ خیر، متوسط افزایش توانایی زن‌ها در عملکرد بویایی شان برابر با افزایشی صد هزار برابری بود: یعنی هر زن قادر بود با تکرار آزمایش، با قدرتی صد هزار برابر بیشتر از بار اول بو را تشخیص دهد.

این آزمایش درباره مردها چه نتیجه‌ای داشت؟ آیا آن‌ها هم افزایشی

1. Dr. Pamela Dalton

صدهزاربرابری در حساسیت بویایی شان داشتند؟ خیر. افزایش هزاربرابری چطور؟ خیر. افزایش صدبرابری؟ متأسفم. مردها به طور متوسط در هربار تکرار آزمایش هیچ افزایشی در بهبود عملکرد بویایی شان نداشتند.

جنیفر تعمیرکاری را به خانه آورد که کانال سیستم تهویه را تمیز کند. او واقعاً توانست دو موش مُرده را پیدا کند. موش‌هایی که منبع آن بوی وحشتناک بودند. موش‌ها در حفره کوچکی از آب گیر کرده بودند، اتفاقی که باعث شده بود بو در خانه بیشتر پخش شود.

از نظر من این اتفاق رخ داده بود. حتماً چند روز قبل از اینکه آن‌ها خانه را ترک کنند و به تعطیلات بروند، موش‌ها مرده بودند. جنیفر می‌گفت کمی از آن بو را قبل از اینکه به تعطیلات بروند احساس کرده بود. قبل از تعطیلات، هربار که جنیفر به خانه می‌آمد، بویی را شبیه بوهایی که در آزمایشگاه دکتر والتون استفاده می‌شد، احساس می‌کرد. با هربار در معرض این بو قرار گرفتن، به آن حساسیت بیشتری پیدا کرده بود. سپس او و تام و فرزندانش به مسافرت رفتند. وقتی جنیفر به خانه برگشت، بو شدیدتر شده بود، زیرا موش‌ها در کانال گرم سیستم هوا گنبدیده بودند؛ اما نکته جالب این بود که تام اصلاً متوجه هیچ بویی نشده بود.

چطور ممکن است؟ چه اتفاقی در سیستم بویایی ما در حال رخ دادن است که می‌تواند چنین تفاوت بزرگی را میان زن و مرد به وجود آورد؟ گیرنده‌های بویایی در بینی سیگنال‌هایشان را از طریق عصب بویایی به پیاز بویایی می‌فرستند. پیاز بویایی در قسمت تحتانی مغز، زیر لوب پیشانی قرار دارد. درحقیقت، پیاز بویایی اولین توقفگاه برای اطلاعات مربوط به بویایی است.

دو نوع سلول در مغز وجود دارد: نورون‌ها که مهم‌ترین سلول به‌شمار می‌روند، به این علت که به نظر می‌رسد مهم‌ترین نقش را در فرستادن اطلاعات از طریق سیگنال‌های الکترونیکی ایفا می‌کنند؛ اما سلول‌های

گلیال در مغز نیز اهمیت دارند، زیرا ساختار را فراهم می‌کنند و همچنین ممکن است بتوانند فرایند پردازش اطلاعات را در مغز تنظیم کنند. از همه نظر، زن‌ها مردها را شکست می‌دهند. زن‌ها سلول‌های بیشتری در پیاز بویایی شان دارند: به‌طور متوسط هر زن ۱۶/۲ میلیون سلول در پیاز بویایی خود دارد، درمقایسه با ۹/۲ میلیون سلول برای هر مرد. وقتی نگاهی به نوروها در پیاز بویایی می‌اندازید، متوجه می‌شوید هر زن ۶/۹ میلیون نوروها دارد درحالی‌که این رقم به ۳/۵ میلیون در مردها می‌رسد. همچنین هر زن به‌طور متوسط ۹/۳ میلیون سلول گلیال دارد و هر مرد ۵/۷ میلیون. همه این تفاوت‌ها از نظر آماری اهمیت زیادی دارند. وقتی این گزارش را درباره تفاوت‌های جنسیتی در زمینه پیاز بویایی خواندم، به بازدیدهایی که از مدارس دخترانه و پسرانه در نزدیکی هیستینگز^۱ در نیوزلند^۲ داشتم، فکر کردم (مدرسه‌های تک‌جنسیتی در نیوزلند متداول هستند). در آنجا دخترهای مدرسه‌ای دخترانه به نام ناتاوا^۳ را ملاقات کردم. مدیر آن مدرسه با همراهی مدیر مدرسه پسرانه‌ای که در همان نزدیکی قرار داشت، برنامه‌ای مشارکتی - اختیاری را ترتیب داده بودند. مسابقه شطرنجی که بعد از ظهرها برگزار می‌شد؛ اما کمی بعد مدیران هر دو مدرسه از این برنامه دلسرد شدند، به این علت که این برنامه چندان مورد علاقه دخترها نبود. تعداد پسرها خیلی بیشتر از دخترها بود. پسرها از مسابقه دادن با پسرهای دیگر طفره می‌رفتند، به همین دلیل نیمی از آن‌ها می‌نشستند و مسابقه پسرهای دیگر با دخترها را تماشا می‌کردند. هر هفته از تعداد دخترهای این برنامه کم می‌شد. از دخترهای مدرسه پرسیدم: «چرا نمی‌خواهید به مسابقه بروید؟» یکی از دخترها پاسخ داد: «من نمی‌توانم روبه‌روی آن پسرهای بدبو

1. Histings

2. Newzeland

3. Nga Tawa مدرسه‌ای دخترانه در نیوزلند

بنشینیم و با آن‌ها بازی کنیم.» بعد از این حرف به سراغ پسرها رفتیم. از آن‌ها پرسیدم: «قبل از اینکه به سالن بیایید، دوش می‌گیرید؟» همه پسرها سرشان را به علامت نفی تکان دادند. پرسیدم: «چرا دوش نمی‌گیرید؟» یکی از آن‌ها پاسخ داد: «چون نیازی نیست. بدن من بوی بدی نمی‌دهد.» به آن پسر و پسرهای دیگر گفتم: «شما نمی‌دانید که چه بویی برای دخترها دارید. شما دختر نیستید. نمی‌توانید همان‌طور که دخترها بو را حس می‌کنند، بویی را حس کنید. باید قبل از آمدن به مسابقه، به خانه بروید و دوش بگیرید و با صابون خودتان را خوب بشوید.»

اگر مادر باشید و پسر داشته باشید و اتاقش بوی بدی بدهد، به او نگویند: «چه مرگت شده؟ چطور می‌توانی این بو را تحمل کنی؟» اگر اتاق پسرستان بوی بدی می‌دهد، از او پرسید که آیا فکر می‌کند اتاقش بوی بدی می‌دهد؟ اگر پاسخ او خیر بود، برایش توضیح دهید که اتاقش بو می‌دهد ولی او متوجه بو نمی‌شود. به او بگویید بهداشت به معنی تمیز نگه داشتن اتاق است، حتی اگر فکر کند که اتاقش بوی بدی نمی‌دهد. همچنین ممکن است تمیز بودن معنای متفاوتی برای شما در برابر پسرستان داشته باشد. برایش توضیح دهید که تعریف شما، نه او، از پاکیزگی استاندارد است که باید در خانه رعایت شود. برای پسرستان توضیح دهید که برای هر مردی که می‌خواهد روزی با یک زن زندگی کند، تطابق با استانداردهای زنان در تمیزی و بهداشت مهارتی سودمند خواهد بود. همان‌طور که قبلاً گفتم، بیش از سی سال است که پزشک هستم و شاهد پایان بسیاری از ازدواج‌ها بوده‌ام. در فیلم‌ها و سریال‌های تلویزیونی وقتی ازدواجی پایان می‌یابد، معمولاً رابطه مخفیانه عاشقانه‌ای در جریان است: یکی از طرفین به دیگری خیانت کرده است. در دنیای واقعی و طبق مشاهدات من، معمولاً رابطه مخفیانه عاشقانه کمتر علت طلاق بوده است. بسیاری از والدین به حدی سرشان شلوغ است که وقتی برای این کار ندارند، از هم‌پاشیدن یک ازدواج معمولاً با آن دسته از

سوء تفاهم‌هایی شروع می‌شود که کمی قبل درباره‌ی تام و جنیفر بیان کردم. آن‌ها قبل از اینکه به دیدن من بیایند، به شدت از یکدیگر عصبانی بودند. جنیفر فکر می‌کرد که تام نگرانی او درباره‌ی بوی بد خانه را موضوع ناچیزی فرض می‌کند و تام هم فکر می‌کرد جنیفر شکایت بیهوده و احمقانه‌ای درباره‌ی بویی دارد که او اصلاً متوجه‌اش نمی‌شود. وقتی این نوع از سوء تفاهم‌ها چند بار تکرار می‌شود، می‌تواند محبت و علاقه را میان زن و مرد از بین ببرد. وقتی تام و جنیفر متوجه شدند که چه اتفاقی در حال رخ دادن است، توانستند یکدیگر را بهتر درک کنند و به تفاوت‌هایشان احترام بگذارند.

شنوایی

داستانی را که در فصل اول شرح دادم به یاد بیاورید. داستانی درباره‌ی پسری کلاس دومی که در کلاس خانم خوش صدا، توجهی به درس نداشت. در سال‌های مختلف با مواردی شبیه این پسر برخورد زیادی داشته‌ام. بعضی از این پسرها با نشستن در ردیف‌های جلو یا رفتن به کلاس معلمی که با صدای بلندتری صحبت می‌کند، وضعیتشان بهتر شد (اگر به سادگی از معلمی که صدای آرامی دارد بخواهید کمی بلندتر صحبت کند، ممکن است او برای یک یا دو روز و یا حتی یک یا دو هفته بکوشد که بلند صحبت کند، اما به احتمال زیاد دوباره به حالت معمولی خود برمی‌گردد).

در اولین ویرایش کتاب سعی کردم متوجه شوم چرا بعضی از پسرها با معلم‌هایی که صدای بلندتری دارند، راحت‌تر کنار می‌آیند؛ اما در این کار چندان موفق نبودم. در آن نسخه به تحقیقی استناد کرده بودم که بر اساس آستانه‌ی شنوایی یا حداقل میزان شنوایی انجام شده بود. آستانه‌ی شنوایی به معنی خفیف‌ترین تُن صدایی است که به گوش می‌رسد. آستانه‌ی شنوایی برای یک زن یا دختر کمتر از آستانه‌ی شنوایی برای یک پسر یا مرد است،

اما این تفاوت چندان چشمگیر نیست و هم‌پوشانی زیادی در این میان وجود دارد. به نظر می‌رسد تفاوت‌های جنسیتی در حداقل میزان شنوایی ارتباط چندان با تفاوت‌های پسرها و دخترها در تجربه صداهای میانی ندارد. در دفاع از خودم باید بگویم اولین تحقیقی که به توضیح دقیق و کافی این پدیده پرداخت که پسرها نمی‌توانند صدای آرام و آهسته معلم را بشنوند، تا سال ۲۰۰۷، یعنی دو سال بعد از انتشار این کتاب، منتشر نشد. این تحقیق کمی تخصصی بود و به همین دلیل آن را در قسمت **مطالعات بیشتر: تفاوت‌های جنسیتی در شنوایی**، در انتهای کتاب قرار دادم. نکته اصلی این تحقیق را می‌توان در این جمله خلاصه کرد: برای اینکه یک پسر معمولی بتواند صحبت‌های شما را مانند یک دختر معمولی بشنود، باید با صدایی هشت دسی‌بل بلندتر صحبت کنید. هشت دسی‌بل بلندتر مانند این است که صدای رادیوی ماشین را سه شماره بالاتر ببرید. این به معنای فریاد زدن نیست، بلکه فقط به این معنی است که بلندتر صحبت کنید. اگر مادر هستید و احساس می‌کنید پسران حرف‌های شما را نادیده می‌گیرند، فقط بکوشید کمی بلندتر با او صحبت کنید.

این نکته را می‌توان با شیوه دیگری نیز اثبات کرد. دختری به مطبم می‌آمد و از اینکه پدرش سر او فریاد می‌کشد، شکایت می‌کرد. آنچه پدرش به او می‌گفت باعث ناراحتی اش نمی‌شد، بلکه نحوه صحبت کردنش بود که او را آزار می‌داد. پدر با صدای بلندی صحبت می‌کرد و دختر صدای او را آزاردهنده می‌خواند. او می‌گفت هر زمان که پدرش شروع به فریاد کشیدن می‌کند، او به اتاقش می‌رود و در را می‌بندد. او از تماس داشتن با پدرش خودداری می‌کرد، زیرا دوست نداشت بر سرش فریاد کشیده شود.

چند روز بعد با پدرش صحبت کردم. در آن جلسه به این موضوع اشاره کردم که دخترش می‌گوید گاهی با صدای بلند با او صحبت می‌کند. در پاسخ، پدر با صدایی بلند و تقریباً با فریاد گفت: «من هیچ‌وقت صدایم

را برای این بچه بلند نکرده‌ام! متوجه منظورم هستی؟» برای او توضیح دادم که افراد با توجه به سن و جنس بیولوژیکی شان حساسیت متفاوتی به صدای بلند از خود نشان می‌دهند. به‌طور متوسط، دخترها و زن‌ها در مقایسه با پسرها و مردها در همان سن حساسیت بیشتری به صداها دارند. همچنین کودکان و نوجوانان حساسیت بیشتری به صداها در مقایسه با افراد میان‌سال دارند. برایش توضیح دادم وقتی مردی میان‌سال با دختر نوجوان خود صحبت می‌کند، در مقایسه با دخترش حساسیت کمتری نسبت به صدا دارد. او فکر نمی‌کند که فریاد می‌زند، ولی دخترش صدایی شبیه فریاد می‌شنود. به او پیشنهاد دادم دفعه بعد که می‌خواهد با دخترش صحبت کند، باید بکوشد با صدایی بسیار آهسته‌تر حرف بزند. چند هفته بعد، دوباره آن دختر را ملاقات کردم. او گفت: «همه چیز فوق‌العاده است. پدرم دیگر می‌تواند مثل انسانی معمولی صحبت کند.» آن دختر دیگر از پدرش دوری نمی‌کرد.

بینایی

بیست سال پیش، پسری به نام اندرو فیلیپس^۱ (نام واقعی او) با چشمانی پر اشک از مدرسه به خانه آمد. معلم به همه دانش‌آموزان کلاس یک جعبه مدادرنگی و کاغذ سفیدی داده و گفته بود: «کمی خلاقیت به خرج بدهید و هرچه می‌خواهید نقاشی کنید.»

اندرو از مداد سیاهش استفاده کرده بود تا دو آدمک بکشد که دارند با چاقو به یکدیگر ضربه می‌زنند. بقیه دانش‌آموزان (که اتفاقاً بیشترشان دختر بودند) نقاشی‌هایی رنگی از آدم‌ها، حیوانات، گل‌ها و درخت‌ها کشیده بودند. آدم‌ها در نقاشی دخترها روی سرشان مو داشتند و لباس پوشیده بودند، اما آدم‌های ساده اندرو هیچ آراستگی‌ای نداشتند. معلم

1. Andrew Phillips